



پراپی‌ی که از سمت بجنورد به سمت گلستان در حال حرکت بود در محدوده روستایی و حادثه خیز آرمادلو به دلیل سرعت زیاد و خواب آلودگی راننده از جاده منحرف شد و

**آگاهی-** در پی برخورد خودروی پراپد با تابلوی کنار جاده و سپس با یک دستگاه کامیون یکی از سرنشینان خودرو در دم جان باخت. به گزارش خبرنگار ما، خودروی

### یک کشته در پی تصادف پراپد با تابلوی کنار جاده و کامیون

در راهروی دادگاه خانواده

#### آخر و عاقبت شوهر رفیق باز

پدر و مادر شوهرم برای این که پسرشان دست از رفیق بازی بردارد به خواستگاری من آمدند و پدرم به خاطر شرایط بد مالی اش بدون تحقیق در مورد خواستگارم مرا قانع کرد تا با او ازدواج کنم غافل از این که زندگی سختی را برای من رقم زده است. دختر ۲۱ ساله در راهروی دادگاه خانواده ادامه داد: پدرم با کارگری مخارج ما را با هزار بدبختی تامین می کرد اما مدت زیادی بود که به خاطر بیکاری پدرم شرایط مالی ما هم بدتر شده بود تا این که خانواده ای من را برای پسرشان خواستگاری کردند. پدرم که آن را فرصت مناسبی برای کم شدن هزینه های زندگی اش دید بدون چون و چرا پذیرفت. من هم با توجه به شرایط خانواده ام قبول کردم و به خواستگاری آن ها جواب مثبت دادم اما هنوز مدت زیادی از ازدواج مان نگذشته بود که فهمیدم شوهرم بسیار رفیق باز است و خانواده اش به گمان این که با ازدواج به خانواده دلگرم می شود و دست از سر دوستانش بر می دارد او را وادار به ازدواج کرده بودند. او به دوستانش نسبت به من علاقه بیشتری داشت و با وجود ناراحتی من از رفت و آمد با دوستان ناباب حتی به نصیحت های پی در پی پدر و مادرم هم توجهی نمی کرد و وقتی در مورد شوهرم پیش پدر و مادرش هم گلایه می کردند آن ها می گفتند اگر صاحب فرزند شوند دست از دوستانش می کشد اما من باور نمی کردم. از نگاه های یکی از دوستان صمیمی اش بسیار می ترسیدم و بارها در مورد نگاه هایش به شوهرم هشدار داده بودم اما او بی توجه او را خانه می آورد و با هم مواد مخدر مصرف می کردند.

روزی دوست شوهرم زمانی که شوهرم در خانه نبود، در را زد و وقتی در را باز کردم با زور جاقو وارد خانه شد و قصد اذیت و آزار من را داشت. من شوکه شده بودم و زبانم بند آمده بود اما خوشبختانه قبل از آن کاری بکنم شوهرم وارد خانه شد و وقتی این صحنه را دید سر دوستش فریاد کشید و او پا به فرار گذاشت. من که دیگر تحمل این زندگی را نداشتم با گریه به خانه پدرم برگشتم و وقتی شوهرم به دنبالم آمد، برادرم که فهمیده بود چه بلایی به سر من آمده است شروع به کتک کاری با شوهرم کرد. با این وجود شوهرم هنوز دست از رفاقت بازی هایش بر نداشته است و به همین دلیل در خواست طلاق داده ام تا شوهرم بفهمد دیگر تحمل این زندگی را ندارم.

##### هشدار

#### افیون اعتیاد

- همه معنادان ابتدا می پنداشتند که با یک بار مصرف، اسیر اعتیاد نمی شوند.
- خلأ عاطفی یکی از علل اعتیاد است پس با فرزندان خود مهربان باشیم.
- اعتیاد به مواد مخدر سبب کاهش تدریجی قوای جسمی و روانی و کاهش کارایی می شود.
- زنان کمتر از مردان مواد مخدر مصرف می کنند اما سریعتر از آنان دچار عوارض ناشی از مواد مخدر می شوند.

**معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم داد گستری خراسان شمالی**

دادند. محور بجنورد-گلستان پر حادثه خیز ترین محور جاده ای استان است و با بروز این تصادف تعداد فوت شدگان محور بجنورد-گلستان طی سال جاری به ۵۲ نفر رسید.

فوت کرد و راننده کامیون نیز از صحنه حادثه متواری شد. کارشناسان پلیس راه چمن بید خواب آلودگی راننده و سرعت بالای خودروی پراپد را علت این حادثه تشخیص

به شدت با تابلوی کنار جاده برخورد و پس از انحراف به راست به شدت با کامیون در حال حرکت برخورد کرد. در پی این تصادف یکی از ۵ سرنشین این خودرو در صحنه تصادف

#### سرگذشت سارقی که به تاجر تبدیل شد

# دوروی زندگی یک مرد

روستا کارتن خوابی می کردم تا این که روزی پدرم به دنبالم آمد و گفت دست از این کارهای بی فایده و زنده ام بردارم و به زندگی برگردم و قول داد که اگر از اعتیاد دست بردارم، دختر عمویم را ابرایم خواستگاری خواهد کرد تا یک زندگی آبرومندانه را شروع کنم. بعد از چند ماهی به قولم عمل کردم و پاک شدم ، با دختر عمویم ازدواج کردم و در کنار او سعی کردم گذشته ام را جبران کنم . مدتی از پاک شدنم گذشت اما چون در آمد مناسبی نداشتم رو به فروش مواد مخدر اوردم.

همسرم که دیگر تحمل این وضعیت را نداشت من را ترک کرد و به خانه پدرش رفت . چند روزی گذشت و دیدم به آدم سابق تبدیل شده ام و با ابراز ندامت به سراغ همسرم رفتم و قول دادم دست از این شرارت ها بر دارم و مرد ایده آل او شوم . او قبول کرد و به خانه برگشت. از آن روز به بعد اطراف دوستان خلافاکارم را خط کشیدم و در مغازه یک تاجر فرش مشغول به کار شدم . دیری نگذشت صاحب کارم به من اعتماد کرد و فوت و فن کار تجارت را به آموخت و سرمایه ای ا نیز به عنوان قرض به من داد و گفت برای خودم کار کنم. بعد از چند سال کار الان به یک آدم خوشنام و آبرودار تبدیل شده ام و هر چند روزگاری اطرافیانم حتی حاضر نبودند یک لحظه من را ببینند و فامیل من را ننگ برای خودشان می دانستند اما الان نه تنها مورد احترام اطرافیانم بلکه مورد اعتماد تمام روستاییان نیز هستم.

بود بقیه کارگراها از موضوع اطلاع پیدا کردند و با پلیس تماس گرفتند. مرد مهاجر چاه کن را با دست و پای شکسته و سر خونین از چاه بیرون آورده بودند و به گفته کارگرهای ساختمان او تا یک سال خانه نشین شد. ما به دلیل ناتوانی در پرداخت دیه به مرد چاه کن مجبور شدیم مدت زیادی را در زندان بگذرانیم و بعد از آزادی به روستا برگشتیم. پدرم که از دست من ناراضی بود من را به خانه راه نداد. فهمیدم پدرم پول گوسفندان را با کارگری هارویه رو مجبور شدم شب ها داخل مسجد بخوابم. شبی تا با سرقت فرش های مسجد مدتی بتوانم هزینه موادم را تامین کنم. به طولیه یکی از روستاییان رفتم و با برداشتن اسب به طرف مسجد رفتم و فرش ها را بار اسب کردم و شبانه از روستا خارج شدم. فرش ها را به یکی از روستاهای اطراف بردم و با ادعای ور شکست شدنم آن ها را فرو ختم و سریع روستا را ترک کردم. خریداران فرش بعد از بررسی فرش ها از آرم حک شده مسجد روستا روی فرش ها متوجه شده بودند که آن ها سرقتی و متعلق به مسجد روستای ماهستند و آن ها را باز گردانند. من دیگر در خانواده و روستا اعتباری نداشتم و به یک آدم بی مصرف و به قول اطرافیان به یک نخاله تبدیل شده بودم. من در اطراف

شدت او را کتک زدم تا جایی که دیگر بی هوش روی زمین افتاد. ما به سرعت از محل فرار کردیم اما بعد از گذشت چند روز با شکایت مرد روستایی، توسط پلیس دستگیر شدیم و چند ماهی به زندان افتادیم. پدرم با هزار خواهش و تمنا و دادن مبلغی به عنوان دیه توانست رضایت مرد شاکی را بگیرد و من از زندان آزاد شدم.

پدرم به خیال این که دیگر آدم شده ام با مشورت اهالی روستا من را چوپان گله کرد و من هم که از قبل نقشه سرقت را در سر داشتم قبول کردم به عنوان چوپان، گوسفندا را به چراگاه می بردم، غافل از این که روستاییان گوسفندان شان را به یک گرگ سپرده بودند. شبانه با خودروی یک مرد غریبه و همراهی دوستانم تعدادی گوسفند را به روستاهای اطراف بردیم و فروختمیم و به اتفاق هم مدتی به تهران رفتمیم تا آب ها از آسیاب بیفتد. در تهران مدتی در یک کارگاه ساختمانی مشغول کار شدیم و همه پولی را که از فروختن گوسفندان در آورده بودیم هزینه مصرف مواد کردیم تا جایی که دیگر پولی در بساط نداشتمیم و دوباره مجبور شدیم دست به سرقت بزنیم. روزی با پرسه زدن در خیابان توجه مان به کیسه های پر از گردو که جلوی مغازه ای گذاشته شده بود افتاد و تصمیم گرفتیم هر کدام از ما با برداشتن یک کیسه به سرعت محل را ترک کنیم سر فرصت که حواس صاحب مغازه پرت بود هر کدام یک کیسه برداشتیم و من جلوتر از همه پا به فرار گذاشتم اما آخرین نفر مان موقع فرار توسط کسبه محل دستگیر شد و تا جایی که جا داشت توسط کاسب های محل کتک خورد و سر تا پا خونی و با لباس های پاره خودش را با هر بدبختی بود از دست آن ها نجات داد و پا به فرار گذاشت. به کارگاه ساختمانی که در آنجا ساکن بودیم رفتمیم و با فروختن گر دوها مواد خریدیم و شروع به مصرف کردیم. روزی حین مصرف بودیم که دوستم از من تقاضای یک نخ سیگار کرد . من از چاه کنی که نزدیک به ما مشغول استراحت بود تقاضای چند نخ سیگار کردم اما او با وجود داشتن یک پاکت سیگار گفت سیگار ندارد و ما که به نوعی خمار یک نخ سیگار بودیم عصبانی شدیم و او را داخل چاهی که برای فاضلاب کنده بود انداختیم و پاکت سیگارش را برداشتیم و شروع به کشیدن کردیم. با سر و صدایی که ایجاد شده



# دیبا

چهارراه مخابرات، مجتمع تجاری امیرغزاده  
طبقه زیرین مؤسسه میزان ۰۵۸-۳۳۳۲۲۷۶۶

# لوکس لوکس منزل

